

تحول ماهیت قدرت در عصر فرا صنعتی بررسی دیدگاه آلوین تافلر

سعیده السادات گرامیان^۱

زینت السادات مطهری^۲

چکیده

انقلاب اطلاعات موجب تحولی بنیادین در پدیده ی قدرت شده است. در صحنه ی داخلی کشورها، با گسترش امواج دموکراسی به طور فزاینده ای شاهد ناکارا شدن ابزار سرکوب از سوی دولت ها و مسؤولیت پذیری آنان در حوزه های اقتصادی-تکنولوژیک هستیم. در صحنه ی بین المللی، تکرر تحریم های بین المللی و کارایی کمک و وام های خارجی در پیشبرد سیاست خارجی کشورها نقش اساسی داشته است. علاوه بر آن، انقلاب اطلاعات موجب تغییر در منابع و ابزار قدرت گردیده است. به طوری که چه در صحنه ی داخلی و چه در صحنه ی بین المللی، کشورهایی که از تکنولوژی اطلاعاتی پیشرفته برخوردارند از قدرت بالاتری نیز برخوردار خواهند بود. تحولات عصر حاضر به خصوص در رابطه با پدیده ی قدرت مورد توجه اندیشمندان مختلف نظیر فرانسیس فوکویاما، ساموئل هانتینگتون و آلوین تافلر بوده است. هدف از نگارش این مقاله بررسی و نقد نظریات تافلر در باب تحول در ماهیت قدرت در دورانی است که او موج سوم تمدن بشری یا عصر فرا صنعتی می نامد.

کلید واژه ها: انقلاب صنعتی، پست مدرنیسم، عصر فرا صنعتی، موج سوم، قدرت، آلوین تافلر

^۱ عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور Sa_geramian@yahoo.com
^۲ کارشناسی ارشد مطالعات آمریکا - دانشگاه تهران zntmotahari@ut.ac.ir

مقدمه

پدیده‌ی قدرت از دیر باز توسط اندیشمندان مختلف و با چشم انداز های گوناگونی مورد بررسی قرار گرفته است. به طور کلی، نظریه های مربوط به قدرت را می توان به دو گروه تقسیم کرد: گروهی به تحول در ماهیت قدرت معتقدند و گروه دیگر به تحول در ابزار قدرت. برای مثال، مدلسکی معتقد است که تحول اساسی در ماهیت قدرت ایجاد شده است، به نحوی که عامل تأثیر گذاری آن از ابتدا به انتها منتقل شده و در نتیجه، به جای تأکید بر ابزار های عینی به هدایت به سوی هدف نهایی توجه می شود. گروه دوم کسانی هستند که بر این تحول غایت ها از لحاظ معرفت شناختی توجهی ندارند، بلکه صرفاً به تحول در ابزار قدرت پرداخته اند. مثلاً هلندر و ژولین اظهار می دارند که تحول در ابزار قدرت از نفوذ اعتقادی آغاز و پس از گذر اجبار و پاداش به تخصص و، نهایتاً، حقانیت می انجامد. علاوه بر این مباحث نظری، در عرصه ی عمل نیز شاهد تحولی بنیادی در پدیده ی قدرت هستیم. در صحنه ی داخلی و با گسترش امواج دموکراسی، به طور فزاینده ای شاهد ناکارآمد شدن ابزار سرکوب از سوی دولت ها، و مسؤولیت پذیری آنها در حوزه های اقتصادی-تکنولوژیکی هستیم. در صحنه ی خارجی، تکرر تحریم های بین المللی و کمک و وام خارجی در پیشبرد سیاست خارجی کشورها نقش اساسی داشته است.

علاوه بر آن، انقلاب اطلاعات موجب تغییر در منابع و ابزار قدرت گردیده است. بطوریکه، چه در صحنه ی داخلی و چه در صحنه ی بین المللی، کشورهایی که از تکنولوژی اطلاعاتی پیشرفته تری برخوردارند، از قدرت بالاتری نیز برخوردار خواهند بود. تغییر و تحول در پدیده ی قدرت در عصر فرا صنعتی، موجب ارائه ی نظریات مختلفی از سوی نظریه پردازان فراصنعتی گردیده است که آلوین تافلر نیز یکی از آنهاست.

آلوین تافلر با نوشتن کتاب های شوک آینده، موج سوم، جابجایی در قدرت، جنگ و ضد جنگ و به سوی تمدن جدید به شهرت جهانی دست یافته است. تافلر معتقد است که نوع بشر تا کنون دو موج عظیم تحول را پشت سر گذارده که هر یک در مقیاس وسیع موجب محو تمدن های پیشین شده و شیوه های جدیدی از زندگی را جایگزین آن نموده است. به دنبال این تحولات، ماهیت قدرت نیز در هر موج اول تحول (انقلاب کشاورزی) هزاران سال طول کشید، در حالی که تحقیق موج دوم (انقلاب صنعتی) سیصد سال به

طول انجامید. امروز، تاریخ از این نیز پر شتاب تر می رود. موج سوم، یا انقلاب فرا صنعتی، عصر ناپایداری و عدم قطعیت ها است. قدرت پراکنده می شود. تولید، انبوه زدایی می شود. فرهنگ ها ناپایدار می شوند و فردیت تقویت می شود. اقلیت ها به قدرت می رسند، و هدف از نگارش این مقاله، بررسی تحولاتی است که از دیدگاه تافلر در ماهیت قدرت در هر یک از امواج تمدن های بشری رخ می دهد. البته آنچه بیشتر منظور نظر ماست و محور اصلی بحث ما را تشکیل می دهد تجزیه و تحلیل ماهیت قدرت و چگونگی تحول آن در موج سوم (عصر فرا صنعتی) تافلر می باشد. در حقیقت تمامی تلاش ما در جهت آزمون این فرضیه است: اندیشه ی تافلر حاکی از آن است که ضرورت اجتناب ناپذیر در بهره وری از تکنولوژی موج سوم (مانند ابزار رایانه)، موجب تحول ماهیت قدرت از نظامی و اقتصادی به دانش فنی شده است. فرضیه ی مکمل این است که: پیشرفت ارتباطات و اطلاعات موجب شیوع خودآگاهی های فرهنگی در قالب هویت های متمایز شده و موجب تسریع تحول فوق خواهد شد.

نظریه های قدرت

نظریه های مربوط به قدرت بر مبنای دو معیار قابل بررسی است: ترتیب تاریخی و نوع نگرش آنها به پدیده ی قدرت. به این ترتیب سه گروه از نظریه پردازان قابل شناسایی هستند که در ذیل بدان ها پرداخته می شود.

الف) نظریه پردازان کلاسیک: دوره ی کلاسیک از نظر تاریخی اندیشه های یونان باستان از سوفسطاییان گرفته تا سقراط و افلاطون، و اندیشه های مسیحیت از قبیل سیسرو، آگوستین و اکویناس را شامل می شود. این دوره به پایان قرون وسطی و ظهور رنسانس و عصر روشنگری که آغاز دوران مدرن است به پایان می رسد. از لحاظ فکر سیاسی، می توان گفت آنچه در این نظریات مشهود است دیدگاه متافیزیکی آنها نسبت به همه ی امور از جمله قدرت است. قدرت نیز از جمله اموری است که به خدایان مرتبط است. قدرت دارای مرکزی به نام حاکمیت است که این حاکمی ناشی از اراده ی پروردگار است که به حاکم تفویض شده. محدوده ی قدرت در دیدگاه کلاسیک مشخص است. چهره ی قدرت آشکار و عریان است. نیروی نظامی مهمترین منبع قدرت به شمار می رود. اندیشمندان کلاسیک به نوبه ی خود به دو دسته تقسیم می شوند:

آرمانگرایان: گروهی که به الهه ها و فضایل قدرت می پردازند. ایشان قدرت را سرچشمه ی خیر و سعادت بشر می دانند و یک دید آرمانی نسبت به قدرت دارند. در این دسته می توان از افلاطون، سیسرو و آگوستین قدیس نام برد. افلاطون با طرح نمودن دنیای مثل و ترسیم مدینه ی فاضله بر این باور است که نظام قدرت زمینی برای این که دچار فساد نشود باید از نظام قدرت در عالم مثل تبعیت کند و برای تحقیق این امر، افلاطون فیلسوفان را در رأس قدرت قرار می دهد. ولی چه تضمینی است که به جای یک فیلسوف فرزانه جباری زیرک قدرت را فراچنگ نیاورد؟ آیا حتی یک فیلسوف واقعی وقتی به قدرت برسد وسوسه و اغواء نمی شود که خود کامگی پیشه کند؟ همین مسایل موجب شد تا افلاطون در اواخر عمر از آرمانگرایی به واقع گرایی گرود (بلوم، ۱۳۷۳، ۱۱۷).

واقع گرایان: گروهی که قدرت را سرچشمه ی پلیدی و سلطه می دانند و معیار های اخلاقی را از قدرت حذف می کنند. سوفیست هایی چون پروتاگوراس و کالیکلیس و سپس ارسطو در این دسته می گنجند. کالیکلیس معتقد است که قانون دستاورد قدرتمندان برای سلطه بر ضعفا است و می توان گفت بنا بر نظر او، نفس قدرت سلطه است. ارسطو بر خلاف افلاطون سیاست را از آسمان به زمین منتقل می کند. به این معنا که در ندیشه ی او قدرت جنبه ی محسوس و مادی پیدا می کند. از نظر او تحلیل جباریت با توصیف رفتارهای معمولی جباران در راه حفظ قدرت آغاز می گردد (عالم، ۱۳۷۶، ۵۵). بنابراین، در اندیشه ی ارسطو اثری از بینش آرمانگرایی افلاطون در رابطه با به قدرت رسیدن فیلسوف-شاه نیست.

ب) نظریه پردازان مدرن: نگرش مدرن در باب قدرت با ماکیاولی و سپس هابز آغاز می شود. این گروه از اندیشمندان به پیروی از سنت هابز اعتقاد دارند که ماهیت قدرت سلطه است. سنت هابزی که قدرت را صرفا استعداد تعمیم یافته برای رسیدن به اهدافی مستقل از ابزار یا مقام آمریت، به منظور تحمیل الزامات و خواسته های فردی می داند. آنچه در دوران مدرن بر تفکر سیاسی غالب است، توجیه اقتدار سیاسی است. هابز با انسان شناسی آغاز می کند و به ضرورت استقرار دولت قدرتمند می رسد. هگل با وجود شناسی^۱ آغاز می کند و به مطلوبیت دولت قدرتمند می رسد. در بین اندیشمندان مدرن گروهی از منظر فلسفی به مقوله ی قدرت پرداختند و گروهی دیگر از منظر علمی که هر یک نیز با

^۱ Ontology

توجه به این که ماهیت و هدف قدرت را چگونه تبیین کرده اند به دو دسته ی واقع گرا و آرمانگرا تقسیم می شوند.

دیدگاه فلسفی

واقع گرایان: این گروه به قدرت به عنوان یک ضرورت می نگرند. قدرت ضرورتی است برای کسب و حفظ سلطه بر دیگران. از دیدگاه واقع گرایی هدف از اعمال قدرت، نفس قدرت است. قدرت به منظور کسب و حفظ قدرت و در جهت تحقق امیال مادی و شخصی اعمال می گردد (رضوی، ۱۳۷۲). این نگرش با ماکیاولی آغاز می شود و با بدن و هابز به کمال می رسد.

آرمانگرایان: در حالیکه واقع گرایان مقوله ی قدرت را از جنبه ی ضرورت مورد بحث قرار می دهند، آرمانگرایان به مقوله ی قدرت به عنوان یک می نگرند. سیسرو معتقد است که قدرت سیاسی دولت از قدرت دسته جمعی مردم ناشی می شود و دستگاه قدرت مادامی مشروعیت دارد که منافع و اهداف اخلاقی افراد تأمین شود و مردم در امور جمهوری شریک و صاحب حکومت عدل باشند. کانت برای قدرت خصلت جمعی قایل است. او معتقد است که انسان خصلتی غیر اجتماعی دارد که محرک وی در سوق دادن همه چیز به سوی خود خویشتن است^۱ (لوکس، ۱۳۷۰).

دیدگاه علمی

این نگرش با مارکس آغاز می شود. در این نگرش معیار های ارزشی و اخلاقی در بحث قدرت مطرح نیستند و به قول استقراء گرایان، ابطال پذیری قضایا در این نگرش معیار علمی بودن آن می باشد. بنابر این، در نگرش علمی خوب و بد مطرح نیست بلکه هست و نیست مطرح است. البته می توان گفت اندیشمندان این گروه قادر به علمی نمودن این طرز تلقی نبوده و کماکان دخالت ارزش ها را در داوری ها ی خود پذیرفته اند. مانند کارل مارکس و ماکس وبر و عده ای دیگر که تحت تأثیر مکاتبی چون فونکسیونالیسم و پلورالیسم نظریات علمی خالص تری راجع به قدرت ارائه نموده اند (بشیریه، ۱۳۷۲). این گروه بر اساس هدفی که برای قدرت تشریح کرده اند به دو گروه واقع گرایان شامل

^۱ Geist

مارکس، وبر، مورگنتا، رابرت دال، سی رایت میلز و برتران دوژانل، و آرمانگرایان شامل هانا آرنت و یورگن هابرماس تقسیم می شوند.

ج) نظریه پردازان پست مدرن: از دهه ی ۱۹۶۰ به بعد پست مدرنیسم میدان دار عرصه ی تفکر شده است. در واقع، پست مدرنیسم با اندیشه های نیچه آغاز می شود و متفکران پست مدرنی چون فوکو، لیوتار، دریدا، بودریار، هایدگر، ژاک کان و ژرژ باتای از او الهام گرفته اند. وجه مشترک اندیشه ی همه ی نظریه پردازان پست مدرن نقادی مدرنیته است. آنها مدرنیته را از دیدگاه های مختلف به نقد کشیده اند. نقد قدرت از مباحث محوری پست مدرنیسم است (منوچهری، ۱۳۷۶، ۳۶). در نظریات کلاسیک و مدرن قدرت عمدتاً خصلت سیاسی دارد و دارای مرکزی به نام حاکمیت است. بنا به مقتضای مبانی متافیزیکی فلسفی در شکل کلاسیک و سکولار مدرن، قدرت یا معنوی است و یا مادی. در دیدگاه متافیزیکی قدرت معنوی عین حقیقت است بدین معنا که در معنویت متجلی می شود و در مدرنیته حقیقت اصالت خود را از قدرت می گیرد و قدرت با حقیقت تعارض دارد.^۱ در بحث های پست مدرن قدرت پراکنده است و دارای مرکزیتی نیست. قدرت شیء نیست بلکه رابطه است. جایگاه اصلی قدرت در روابط اجتماعی است. ثانیاً، قدرت با حقیقت معارض نیست، قدرت حق است و حق شکلی از قدرت محسوب می شود. قدرت و علم واحد هستند. حقیقت محصول قدرت است و علم توسط قدرت بر انسان ها اعمال سلطه می کند. نیچه انسان را ذاتاً قدرت طلب و قدرت طلبی^۲ را جزو خصایص اصلی انسان می داند. هایدگر، بودن در این جهان را قدرت طلبی می داند. فوکو رابطه ی قدرت و دانش را بیان می کند و قدرت را خصیصه ی غالب بر زندگی عصر خرد باوری می شناسد و روابط قدرت را بر تمام عرصه های زندگی فردی و اجتماعی حاکم می داند. و لیوتار به بررسی قدرت در جامعه ی فرا صنعتی و عصر دانش و اطلاعات می پردازد و عصر فرا صنعتی را اوج حاکمیت قدرت بر انسان ها می شمارد (احمدی، ۱۳۷۴).

^۱ The might is right, the right is might

^۲ Will to power

مؤلفه های قدرت از دیدگاه آلوین تافلر

تعریفی که تافلر از قدرت ارائه می کند عبارت است از: «قدرت در عریان ترین شکل خود عبارت است از استفاده از خشونت، ثروت و دانایی برای واداشتن مردم به انجام امری خاص» (تافلر، ۱۳۷۵، ۲۷). این تعریف دارای نکاتی است که در ذیل بدان ها اشاره می شود:

اول آنکه، بین ابزار، فرایند و هدف قدرت تفاوت وجود دارد.

دوم آنکه، ابزار قدرت سه نوع است: زور، ثروت و دانایی.

سوم آنکه، ممکن است بنا به شرایط زمانی و مکانی، از یکی از این سه منبع یا ابزار و یا ترکیبی از دو نوع و یا سه نوع استفاده شود.

چهارم آنکه، خشونت، ثروت و دانایی هم تشکیل دهنده ی ماهیت قدرت هستند و هم در نقش منبع و ابزار قدرت بکار می روند.

پنجم آنکه، رابطه ی قدرت دو جانبه است. عده ای آنرا اعمال می کنند و عده ای دیگر تحت تأثیر آن قرار می گیرند و یا اینکه آنرا اجرا می کنند.

ششم آنکه، قدرت هدفمند است. یعنی اینکه در راستای تحقق هدف خاصی عمل می شود.

البته همانگونه که تافلر خود می گوید، هدف از ارائه ی چنین تعریفی ارائه ی راهبردهای علمی به منظور شناخت هر چه بیشتر پدیده ی قدرت و استفاده از آن به بهترین نحو و به منظور تغییر و دگرگونی سریع جهان و در جهت خواسته ها و اهداف انسان در عصر کنونی است. همانطور که بعدا خواهیم دید، تمام تلاش تافلر در شناساندن قدرت، برجسته نمودن دانایی به عنوان یکی از مهمترین پایه های قدرت در عصر حاضر است.

کیفیت قدرت: فرضیه هایی که تافلر در رابطه با پدیده ی قدرت ارائه می دهد کیفیت قدرت را نیز علاوه بر کمیت آن مد نظر قرار می دهد. منظور از کیفیت قدرت آن است که از میان انواع قدرت خشونت، ثروت، علم - کدام یک مطلوب تر است؟ به عقیده ی تافلر، بیشتر فرضیه های مرسوم درباره ی قدرت حد اقل در فرهنگ غربی این معنا را در بر دارند که قدرت یک مسئله ی کمی است. این ادعا با توجه به تعریف راسل از قدرت تا حدی قابل قبول است: برتراند راسل قدرت را ایجاد اثرات مورد نظر تعریف می کند. در

نزد وی، قدرت مفهومی کمی فرض می شود. از این منظر، «الف» قدرت افزونتری از «ب» دارد، چنانچه بتواند اثرات مورد نظر بیشتری از آنچه «ب» کسب کرده حاصل نماید (تاجیک، ۱۳۷۷، ۹۲). از نظر تافلر این رهیافت مهمترین عامل را نادیده م یگیرد و آن کیفیت قدرت است. قدرت به درجات مختلف وجود دارد و برخی از قدرت ها به طور قطع از اکتان پایینی برخوردارند. بنابراین، طبق نظر تافلر، نهادها، مؤسسات، گروه ها، احزاب، اتحادیه ها، انجمن های مختلف و کشورهای قادر به کسب برتری استراتژیک خواهند بود که «کیفیت قدرت» را درک کرده باشند. در مرحله ی بعد، وی به ارزیابی کیفیت هر یک از سه نوع قدرت یاد شده می پردازد. تافلر بر این اعتقاد است که ضعف اساسی زور بیرحمانه و خشونت انعطاف ناپذیری محض آن است. به دیگر سخن، به تعبیر تافلر، خشونت بدترین نوع قدرت را به وجود می آورد. این نوع قدرت از این نظر که طرف مقابل را تا چه حد به تمکین وادارد از کارایی و کیفیت پایین تری نسبت به دو نوع قدرت دیگر برخوردار است، چرا که بر تهدید و تنبیه صرف مبتنی است.

در مورد ثروت، می توان گفت که ابزار بهتری برای قدرت است و انعطاف پذیری بیشتری دارد. در این روش به جای تهدید و تنبیه صرف می توان پاداش هایی داد که با ظرافت تعیین شده است، اعم از پرداخت های جنسی و یا نقدی. از ثروت می توان به شیوه ای مثبت یا منفی استفاده نمود. ثروت از نظر کارایی و تأثیر قدرتی از نوع متوسط به دست می دهد. سپس، تافلر به ارزیابی نوع سوم قدرت یعنی دانایی می پردازد و کاربرد آن را بهترین نوع قدرت معرفی می کند. با این قدرت نه تنها می توان راه خود را در پیش گرفت، بلکه می توان دیگران را واداشت آنچه ما می خواهیم را انجام دهند، هر چند که خلاف میلشان باشد. کیفیت بالای قدرت معانی به مراتب بیشتری دارد و به معنای کارایی است، یعنی بهره گیری از کمترین منابع قدرت برای دستیابی به هدف. انعطاف پذیری قدرت دانش و اطلاعات از دیدگاه تافلر تا حدی است که طرف مقابل در انجام برنامه ی ما متقاعد شود که این فکر از خود او بوده و نه از ما. از نظر تافلر، این قدرت به سادگی از بین نمی رود یعنی از دوام و ثبات بیشتری برخوردار است. بنابراین، به عقید ی وی از میان سه منبع کلیشه ای نظارت اجتماعی، این دانایی است که انعطاف پذیری بیشتری داشته و چیزی را تولید می کند که به قول تافلر، افسران ارتش پنتاگون دوست دارند آنرا بلندترین صدای طبل توخالی بنامند (تافلر، ۱۳۷۵). از دانایی می توان برای تنبیه و

پاداش و ترغیب و حتی دگرگون سازی استفاده کرد، می توان دشمن را به دوست تبدیل کرد و از همه مهمتر آنکه با استفاده از دانایی صحیح می توان موقعیت های مختلف را تحت کنترل خود درآورد. دانش منجر به چند برابر شدن زور و ثروت می شود و کارایی را بیشتر می کند. دانش، خشونت و ثروت و روابط میان آنها و قدرت را تعریف می کند. به نظر تافلر، بیکن دانش را معادل قدرت قرار داد اما به کیفیت آن و رابطه ی آن با منابع قدرت اشاره ای نکرد. بنابراین آنچه تافلر در رابطه با قدرت بر آن تأکید دارد این است که در درجه ی اول، روابط میان سه ابزار قدرت است که قدرت را تعریف می کند و در درجه ی دوم، اهمیت کیفیت قدرت و معرفی دانایی به عنوان منعطف ترین، قوی ترین و کم هزینه ترین نوع قدرت و روابط مهمی که با دیگر منابع قدرت اجتماعی دارد می باشد (همان).

تحول ماهیت قدرت در عصر فرا صنعتی: نظریه ی برخورد امواج یا رهیافت جبهه ی موجی^۱

این رهیافت تاریخ را به صورت توالی پیاپی تغییر و تحول می نگرد و این سؤال را مطرح می کند که حاشیه ی مقدم هر موج را تا کجا می کشاند. این رهیافت توجه ما را به جای پیوستگی تاریخ به ناپیوستگی های آن، یعنی تغییرات و گسستگی ها معطوف می دارد. این روش وقتی الگوهای مهم دگرگونی پدیدار می شوند آنها را شناسایی می کند تا بتواند بر آن تأثیر بگذارد. مطابق این رویکرد ساده، تافلر تقسیم بندی واضح و روشنی را از مراحل تمدن بشری ارائه می دهد و تاریخ تمدن بشر را به سه موج تقسیم می کند. البته از نظر او هر یک از این سه موج بیانگر تمدن خاصی هستند چرا که به زعم وی واژه ی تمدن شاید در نظر آمریکایی ها پر مدعا آید، اما هیچ واژه ی دیگری نیست که موضوعات گوناگون چون تکنولوژی، زندگی خانوادگی، مذهب، فرهنگ، سیاست و کسب و کار و سلسله مراتب رهبری، ارزش ها، اخلاق جنسی، معرفت شناسی و مناسبات قدرت را در بر گیرد. بنابراین، با آغاز هر موجی تمدن بشری دستخوش تحول و دگرگونی

^۱ Wave front

می شود و در نتیجه ملاحظات مربوط به قدرت نیز از این قاعده مستثنی نیست و ما شاهد توزیع مجدد قدرت و تغییر در ماهیت، منابع و ابزار آن خواهیم بود. اینک تافلر چرا از اصطلاح امواج به جای مراحل استفاده می کند بدین علت است که به عقیده وی هر موجی مبین تغییراتی در همه ی جنبه های یک تمدن می باشد و از آنجا که در جامعه هیچ تحول عظیمی بدون تعارض و برخورد نمی تواند تحقق یابد، تشبیه تاریخ به امواج تغییر در مقایسه با سخن درمورد گذار به پسا مدرنیسم^۱ از پویایی بیشتری برخوردار است و روشنگری بیشتری دارد. امواج پویا هستند. وقتی امواج با هم برخورد می کنند، جریان های متقاطع پر توانی به راه می افتد. با تصادم امواج تاریخ هم تمامی تمدن ها به شدت با یکدیگر تصادم می یابند. این بینش به بیشتر آنچه که در جهان کنونی بی معنا و تصادفی به نظر می رسد، معنا می بخشد (تافلر و تافلر، ۱۳۷۵، ۲۱).

مطابق دیدگاه وی، تاریخ تمدن بشر تا کنون دو موج را پشت سر گذاشته و اکنون در آستانه ی ورود به سومین موج تغییر هستیم. تمدن موج اول محصول انقلاب کشاورزی بود. این تمدن ریشه در خاک دارد و فارغ از خصوصیات ملی، زبانی، نژادی، مذهبی و نظام های اقتصادی مختلف دارای آثار و نتایج یکسانی است. انقلاب کشاورزی در عصری که به چند هزار سال پیش بر می گردد و کره ی زمین را در نور دیده و از گذر آن گله داران و شکار چیان و صیادان و ... به شغل کشاورزی روی آوردند آغاز چیزی است که تافلر به آن تمدن می گوید.

موج دوم تمدن محصول انقلاب صنعتی و حدود سیصد سال پیش آغاز شد. ویژگی های آن عبارت بودند از: ماشینیزم، تولید و مصرف انبوه، اطلاعات انبوه، آموزش و پرورش انبوه، شیوه ای از زندگی بر پایه ی کارخانه که تقریباً در یک ربع کره ی زمین جایگزین کشاورزی کهن گردید. موج سوم دگرگونی محصول انقلاب فرا صنعتی است. انقلابی در ارتباطات و اطلاعات و دانایی. در این موج رایانه نقش مهمی را به عهده دارد (تافلر، ۱۳۶۴، ۵۷). موج سوم شیوه ی به راستی نوینی را با خود به همراه می آورد. این شیوه مبتنی است بر منابع انرژی جدید و احیاء پذیر. روش های تولید که خطوط مونتاژ اغلب کارخانه ها را منسوخ و بی مصرف می سازد. خانواده های جدید و غیر هسته ای مبتنی بر نهادهای نوینی که می توان آن را «کلبه ی الکترونیک» (همان) نامید پدید می آید. موج

^۱ Post-modernism

سوم نمایانگر عدم تراکم و عدم تمرکز است. انقلابی همگانی در همه ی ابعاد زندگی بشر است و دارای جهان بینی خاص خود می باشد که با زمان و مکان، منطق و علیت به شیوه ی خود رفتار می کند و برای سیاست آینده اصولی خاص دارد.

تکنسین های قدرت

بحث مرتبط دیگری که تافلر در کنار قدرت در تمدن فرا صنعتی عنوان می کند، تکنسین های قدرت است و هدف از آن نشان دادن دگرگونی در چهره ی قدرت می باشد. قدرت از صورت عریان آشکار تبدیل به قدرتی نامرئی و پنهان می شود. اینک، دیگر از قدرتمندان مشهور و شناخته شده ی موج اول، از قبیل کاهنان، خدایان و پادشاهان خبری نیست و این عده جای خود را به «آنان» گمنام می دهند. این «آنان» چه کسانی هستند؟ مارکس در اواسط قرن نوزدهم معتقد بود که مالکان ابزار تولید، دارندگان قدرت هستند و انگلس دولت را کمیته ی اجرایی «بورژوازی» می خواند. آنان چنین استدلال می کردند که به دلیل این که در روابط کارگر و کارفرما وابستگی متقابل وجود دارد، سرانجام پرولتاریا قادر خواهد بود که زمام امور تولید را به دست گیرد؛ اما تافلر بیان دیگری دارد: او نظر مارکس و انگلس را پنداری باطل می داند و معتقد است که آنچه در واقعیت اتفاق افتاد این بود که نه مالکین و نه کارگران هیچ یک به قدرت دست نیافتند (تافلر، ۱۳۷۲، ۸۶). بلکه این انسجام دهندگان بودند که چه در کشورهای سرمایه داری و چه در کشورهای سوسیالیستی به قدرت رسیدند. در واقع، این مالکیت ابزار تولید نبود که منشأ قدرت محسوب می شد. از نظر تافلر، با پیچیده تر شدن روند تولید و تخصصی شدن تقسیم کار، نظام اقتصادی شاهد افزایش غیر قابل باور عده ی مدیران اجرایی و کارشناسی شد که بین کارفرما و کارگزارانش حایل شدند. تصمیمات مالکین به وسیله ی متخصصین که برای هماهنگ کردن نظام استخدام شده بودند شکل می گرفت و در نهایت کنترل می شد. بدین ترتیب بود که گروه سرآمدان اجرایی جدید قدرتشان نه از مالکیت بلکه از فراگرد انسجام دهی سرچشمه می گرفت. سهامداران اجبارا و هر چه بیشتر به مدیران متکی شدند که نه تنها جهت اداره ی امور روزانه ی شرکت، بلکه برای تدوین اهداف و خط مشی های دراز مدت به استخدام درآمده بودند. البته، آنچه تافلر در

رابطه با قدرت یافتن مدیران بیان می کند، توسط اندیشمندان دیگری چون «برنهام»^۱ و «دارندورف»^۲ نیز به طرز دیگری مطرح گردیده است. مثلاً برنهام در کتابی تحت عنوان انقلاب مدیران چنین استدلال می کند: اگر ما به سیر تحولات تاریخی نگاه کنیم، یک شکاف فزاینده بین مدیران و سهامداران می بینیم که سرانجام به سلطه ی تکنوکرات ها و متخصصین جدید می انجامد. برنهام این تحول را یک تحول انقلابی می داند و از آن تحت عنوان انقلابی خاموش یاد می کند (بشیریه، ۱۳۵۷، ۳۵). همچنین دارندورف معتقد است که در جوامع صنعتی بخش خدمات یا بخش سوم در مقابل بخش کار و سرمایه گسترش یافته است. هر چه جامعه پیچیده تر می شود، نه تنها در حوزه ی کار و تملک پیچیدگی هایی پیش می آید، بلکه حوزه ی خدمات اجتماعی گسترش پیدا می کند و ما نمی توانیم خدمات اجتماعی و گروه هایی که در این بخش پدید آمده اند را به کارگر یا سرمایه دار تقلیل دهیم. شأن نزول گروه های تکنوکرات، فن سالاران، بروکرات ها و همه ی کارگزاران دستگاه های مختلف اقتصادی نیست بلکه اجرایی و اداری است و این صنعت اداری و اجرایی نتیجه ی پیچیده شدن ساخت دولت در جوامع صنعتی مدرن است. بنابراین، در این حوزه فیما بین، طبقات متوسط جدیدی شکل گرفته اند که از فعالترین و پرتکاپوترین نیروهای اجتماعی هستند، توقعات فزاینده ای دارند و عرصه ی قدرت سیاسی را تحت اختیار فزاینده ی خود قرار می دهند (همان، ۳۶).

اما جامعه شناس آمریکایی، سی رایت میلز، نویسنده کتاب نخبگان قدرت در کتابی تحت عنوان تخیل جامعه شناسانه استدلال می کند این که می گویند هیأت های مدیره با سهام داران اختلاف دارند یا مستقل از آنها هستند افسانه ای بیش نیست. تحقیقات نشان می دهد که مدیران و سهام داران از لحاظ خانوادگی با یکدیگر در ارتباطند. قسمت عمده ای از خود هیأت مدیره صاحبان سهام عمده ای هستند. همچنین از نظر ایدئولوژیکی، نویسنده استدلال می کند که هیچگاه هیأت مدیره ها موضعی اتخاذ نکرده اند که بر علیه منافع واقعی سهامداران باشد. بنا براین عملاً هیچگونه اختلافی بین آنها وجود ندارد (بل، ۱۹۶۰، ۵۲). بنابراین، میلز بر خلاف تافلر و دارندورف همچنان مالکیت را پایه ی قدرت سیاسی می داند. اما تافلر همچنان بر انتقال قدرت به مدیران تأکید می

^۱ Bernham

^۲ Dahrendorf

ورزد. او در این زمینه اظهار می‌دارد: «رؤسای جمهور و نخست وزیران در کشور های غربی بیشتر خود را مدیر می‌دیدند تا مبتکر سیاسی. نیکسون، کارتر، تاچر، برژنف، ژیسکاردستن و اوهیرا، رهبران جهان صنعتی، در حالی که اجبارا درباره ی دموکراسی و عدالت داد سخن می‌دادند، در عمل جز مدیریت کارا نقش دیگری نداشتند» (تافلر، ۱۳۷۵، ۹۰).

طبق این نظر، دولت در نقش مدیر ظاهر می‌شود، مدیری که در خدمت نظام تولید جامعه است. بنابراین، کارویژه های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی دولت تحت الشعاع کار ویژه های اقتصادی آن قرار می‌گیرد. نکته ی دیگری که در رابطه با قدرت در موج دوم مورد توجه قرار می‌گیرد خصوصیت سلسله مراتبی قدرت است: بدین تریب که تکنسین های قدرت، خود در سلسله مراتب نخبگان و خرده نخبگان سازمان یافتند. در موج دوم، قدرت در اختیار ده ها و صد ها و حتی هزاران نخبه ی متخصص قرار گرفت. این متخصصین به نوبه ی خود به وسیله ی نخبگان جامع نگر که از افرادی با تخصص های گوناگون تشکیل یافته بود انسجام یافتند. به عبارتی، در کشورهای موج دوم مدیران و انسجام دهندگان جامع نگر انسجام داده می‌شوند و در سطحی بالاتر از این دو، ابر نخبگان قرار گرفته اند. این افراد، خواه در امور مالی یا صنعتی، به نوبه ی خود حدود و وظایف انسجام دهندگان سطح متوسط را تعیین می‌کنند. در نتیجه، در تمام جوامع موج دوم، چه سرمایه داری و چه سوسیالیستی، یک سلسله مراتب قدرت به طور مشابه پدیدار می‌شود. این سلسله مراتب نهایی قدرت، علیرغم برخی تفاوت ها، به دنبال بحران و یا عصیان سیاسی از نو در جامعه شکل می‌گیرد. به طور اساسی، شعار ها، احزاب و نامزدها تغییر می‌کند. انقلاب هایی می‌آیند و می‌روند و چهره هایی ظاهر می‌شوند. اما ساختار قدرت همچنان ثابت می‌ماند.

تافلر در رابطه با مطلب فوق چنین می‌گوید: طی سیصد سال گذشته، در کشور ها، یکی پس از دیگری، اصلاح طلبان و انقلابیون سعی داشته اند دیوارهای قدرت را در هم شکنند و جامعه ی نوینی مبتنی بر عدالت اجتماعی و مساوات در حقوق سیاسی به وجود آورند. حتی انقلابیون در مواردی عوض می‌شوند، رژیمی را سر نگون می‌سازند اما در همه ی موارد ساختار قدرت همچنان محفوظ مانده است و این ساختار عبارت است از خرده نخبگان، نخبگان متوسط و ابر نخبگان به عنوان بخش های نظام دیوانسالاری.

نخبگان متوسط سران احزاب سیاسی و یا صاحبان شرکت های مالی متوسط هستند و ابر نخبگان گروه هایی هستند که در رأس نظام قدرت مهار تصمیم گیری را در دست دارند. مانند هیأت دولت و قوای سه گانه ی مملکتی. به نظر تافلر نظام صنعتی و تمدن موج دوم بر خلاف شعارهایش، با آرمان هایی چون دموکراسی، آزادی و عدالت اجتماعی منافات دارد چرا که ساخت سلسله مراتبی قدرت چنین ایجاب می کند.

قدرت در موج سوم (تمدن فرا صنعتی)

اصولا تمدن فراصنعتی چیست؟ و از چه ویژگی هایی برخوردار است؟ در این رابطه اندیشمندان متعددی اظهار نظر کرده اند که تافلر نیز یکی از آنهاست. این اندیشمندان از زوایای مختلفی تمدن فرا صنعتی را مورد بررسی قرار داده اند و موضوعاتی از قبیل علم، تکنولوژی، سیاست، اقتصاد، جامعه، خانواده، مذهب، فرهنگ و قدرت مد نظر آنها بوده است. در رابطه با موضوع قدرت، بر خلاف موج دوم که در آن نهاد دولت مظهر عالی ترین قدرت بود، در موج سوم تمدن ها مظهر قدرت می شوند و ادعای جامعه شناسان این است که در آستانه ی ورود به تمدن جدیدی قرار گرفته ایم که در آن مذهب، قدرت، سیاست اقتصادی، جنگ، معرفت شناسی و غیره، همه و همه دستخوش تحول و دگرگونی گردیده اند و همین امر، توجه تئوریسین های فراصنعتی را به خود جلب نمود و موجب ارائه ی تئوری های مختلفی از سوی آنها شد که در بعضی موارد به پیشگویی و آینده نگری بیشتر شباهت دارد تا بررسی علمی.

به عنوان مثال، اندیشمندی مانند فوکویاما^۱ بر این عقیده است که ما در پایان تاریخ قرار گرفته ایم و لیبرال دموکراسی سرنوشت محتوم تمام جوامع است. فوکویاما با یک سلسله استدلال های تئوریک کوشیده است ثابت کند که جامعه ی بشری در قرن آینده رو به سوی لیبرال دموکراسی به پیش خواهد رفت تا در سایه ی چنین نظامی به اساسی ترین نیاز های انسانی دست یابد. از نظر او لیبرال دموکراسی نقطه ی پایان تکامل ایدئولوژیک بشر و آخرین شکل حکومت بشری خواهد بود و ما اکنون در آستانه ی نزدیک شدن به این تحول و یا در مرحله ی پایین تاریخ قرار گرفته ایم (غنی نژاد، ۱۳۷۱،

^۱ Fukuyama

۶۲). محقق دیگر، ساموئل هانتینگتون^۱، استاد علوم سیاسی دانشگاه هاروارد، در مقاله‌ی معروف خود تحت عنوان برخورد تمدن‌ها با اشاره به احتمال نزدیکی و یا اتحاد تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی و برخورد آنها با تمدن غرب، مسایلی را عنوان کرده که جنبه‌ی هشدار دهنده به جهان غرب دارد. بنابراین، از نظر هانتینگتون جنگ قدرت میان کشورها به دلیل برخورد اقتصادی و ایدئولوژیک نیست. در عوض، تمدن‌ها به عنوان مرکز اصلی قدرت در عصر فراصنعتی با یکدیگر درگیر خواهند شد (هانتینگتون، ۱۹۹۶).

آلویین تافلر به عنوان یک آینده‌نگر نظریاتی را در رابطه با جامعه‌ی فراصنعتی مطرح کرده است که در آن نظریات هانتینگتون و فوکویاما به نقد کشیده شده است. تافلر طبق نظریه‌ی موجی، برخورد تمدن‌ها را براساس شیوه‌ی تولید ثروت به سه موج تقسیم می‌کند.

موج اول تمدن کشاورزی، موج دوم تمدن صنعتی و موج سوم تمدن فراصنعتی است. تافلر معتقد است تمدن‌ها در آینده با هم تصادم خواهند داشت، اما نه در طول خطوطی که هانتینگتون بیان کرده است، بلکه برخوردی که دارای نیروی بالقوه و حتی عظیم‌تر از آنچه هانتینگتون بیان کرده است در پیش است. «برخوردی اصلی» که برخورد تمدن‌ها تنها می‌تواند بخشی از آن باشد. تافلر به جای برخورد تمدن‌ها برخورد «ابر تمدن‌ها»^۲ را مطرح می‌کند. از نظر تافلر تنها دو ابر تمدن عظیم وجود داشته که تمدن‌های دیگر در درون آن جای می‌گیرند. اول، «ابر تمدن» ده هزار ساله‌ی کشاورزی است که موج اول تحول را براه انداخت و در زمان خود گونه‌های کنفوسیوسی و هندوآرامی و یا غربی داشت و دیگری، ابر تمدن صنعتی است که سراسر اروپای غربی و آمریکای شمالی را با موج دوم تحول فرا گرفت و هنوز در حال گسترش به دیگر نقاط جهان است. سپس با ورود به قرن بیستم، انگیزه‌ی صنعتی شدن به طور یکسان وارد ترکیه‌ی مسلمان، تحت رهبری آتاترک و ایران، تحت حکومت شاه و برزیل کاتولیک و هندوستان شد. هر یک از این جوامع عناصری از مذهب و فرهنگ و قومیت خود را در نواحی زراعی حفظ کرده بودند ولی هر جا که نیروهای صنعتی وارد شد این پیوندها را سست کرد. گسترش صنعت گرایی، شهرنشینی، و تبعیت کمتر از قواعد مذهبی و اخلاقی سنتی را با خود به

^۱ Samuel Huntington

^۲ Super-civilization

همراه آورد و الگوهای فرهنگی بسیاری را اشاعه داد. به بیان تافلر «ابر تمدن صنعتی در هر جا که گسترش یافت تمدن های محلی را بلعید» (تافلر، ۱۳۷۵، ۲۶).

بدین ترتیب، تافلر تمدن در حال ظهور را نیز در راستای منطق تغییر در نظام تولید ثروت توجیه می کند و همه ی خرده تمدن ها را در درون «ابر تمدن فرا صنعتی» جای می دهد. او می گوید: تمدن موج سوم امروزی نیز نسخه های غربی و ژاپنی و کنفوسیوسی خود را پدید آورده است. به این دلیل، فکر می کنیم تعریف سنتی تمدن که هانتینگتون بدان متکی است نارسا است و برخوردهای بسیاری که او پیش بینی می کند اگر اتفاق افتند در چارچوبی به مراتب عظیم تر رخ خواهند داد، یعنی در جهانی که بیش از پیش به سه ابر تمدن متمایز و دارای توان بالقوه ی برخورد تقسیم شده است (تافلر و تافلر، ۱۳۷۵ الف، ۴۲). همانطور که قبلاً نیز متذکر شدیم، تمدن در بیان تافلر موضوعات گوناگون را در بر می گیرد. از نظر تافلر تمدن «شیوه ی زندگی ای است که با نظام خاص تولید ثروت، کشاورزی، بعد صنعتی، و اکنون بعد دانایی همراه است» (تافلر و تافلر، ۱۳۷۵ ب، ۴۲). بدین ترتیب، تافلر با رد نظریات هانتینگتون و فوکویاما معتقد است «مهمترین تعارضی که با آن مواجهیم نه آنچنان که هانتینگتون گفته است بین اسلام و غرب است و نه بین بقیه ی جهان و غرب یا آمریکا، بر خلاف اظهار پال کندی، این تمدن رو به زوال نیست و بر خلاف قول فوکویاما، به جای پایان تاریخ در مرحله ی پیشین تاریخ ایستادیم» (همان، ۵۳).

نکته ی دیگر این است که عقیده ی تافلر در مورد منشأ و مبنای غربی تمدن موج سوم است. تافلر در آثارش ویژگی های تمدن قرن بیست و یکم را چنان ترسیم می کند که گویی این تمدن از آمریکا سرچشمه خواهد گرفت. در این مورد وی اظهار می دارد: «معمولاً آینده قبل از همه جا در آمریکا رخ می دهد» (همان، ۲۷). و در جای دیگری می آورد: «اگر از سقوط و ورشکستگی نهادهای قدیمی مان در رنجیم، ولی در عوض پیشگام تمدن جدیدی هستیم» (همان). علاوه بر این اظهارات، کلیه ی نظرات تافلر در رابطه با تمدن موج سوم بر مبنای شواهد و نمونه های اخذ شده از ایالات متحده می باشد. در نتیجه، طبق نظریه ی تافلر می توان گفت به تدریج و با قدرت گرفتن نهادها و مؤسسات موج سوم در آمریکا و کشورهای غربی، غرب کانون قدرت جهانی خواهد شد.

تحول ماهیت قدرت در موج سوم

تافلر نشان می دهد که اگر در اعصار گذشته زور و قدرت ماهیت قدرت را تشکیل می دادند، اکنون ماهیت قدرت بر محور دانایی می چرخد. در اندیشه ی تافلر عمیق ترین جابجایی قدرت در طول تاریخ جابجایی از زور و خشونت به دانایی است. طبق ادعای وی هیچ کس، حتی بیکن و ماکیاوولی این جابجایی را که اکنون در حال وقوع است پیش بینی نکرده بودند (تافلر، ۱۳۷۵، ۱۱). آنگاه تافلر به تبیین تأثیر نظام دانایی بر نظام های دیگر و اتکاء روز افزون آن به منابع اطلاعات و دانش، مبادله ی آن، نمادین شدن پول و ثروت از طریق جایگزینی کارت های اعتباری و پول الکترونیکی به جای پول فلزی و کاغذی، تغییر مستمر استانداردها، محلی شدن فعالیت های اقتصادی، متأثر شدن تکنولوژی و مسایل زیست-محیطی از آن، و تغییر و تحولات در حوزه ی سیاست محلی و جهانی می پردازد. در این نظم نوین آنچه در سیاست اهمیت میابد، کنترل های افقی است و نه کنترل های از بالا به پایین که لازمه ی آن بالا رفتن سطح دانش و اطلاعات عمومی است. البته استفاده از زور و خشونت هم چنان در حوزه ی ابزار قدرت باقی می ماند. اما تردیدی نیست که دانایی روز به روز اهمیت بیشتری خواهد یافت (همان).

ویژگی های قدرت در موج سوم

مهمترین تغییری که قدرت در موج سوم پیدا می کند تحول در منبع و ابزار آن است. قدرت به دانایی وابسته می شود. بنابراین مهمترین ویژگی قدرت، ابتناء آن بر دانایی است. تافلر یکی از مهمترین علل شکست سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی را ناشی از عدم درک قدرت اطلاعات توسط مقامات این کشور می داند. از نظر او فرمولی که مارکس برای انقلاب تجویز کرده است در واقع بیان کننده ی بحران جهان سوسیالیست است. به نظر مارکس، لحظه ی انقلاب وقتی فرا می رسد که روابط تولید مانع توسعه ی ابزار تولید شود. تافلر از این موضوع برای نشان دادن بحران در جهان سوسیالیست بهره می گیرد: به عقیده ی وی همانگونه که روابط اجتماعی فئودالی روزگاری مانع توسعه ی صنعتی شد، امروز نیز روابط اجتماعی سوسیالیستی مانع بهره گیری از نظام تولید ثروت متکی بر رایانه و نظام ارتباطات گشته است (همان). اظهارات گورباچف در نطق ۵ فوریه ی ۱۹۹۰

مؤید گفته ی تافلر است: «ما تقریباً آخرین کسانی بودیم که درک کردیم در عصر علوم اطلاعاتی، گران ترین دارایی دانایی است» (همان، ۶۳).

پراکندگی قدرت: این ویژگی نتیجه ی طبیعی قدرت مبتنی بر دانایی است، چرا که به عقیده ی تافلر، دانایی قدرت را دموکراتیزه می کند. بنابراین این پدیده با توزیع مجدد قدرت نیز در ارتباط است. قدرت به تدریج از انحصار دولت و نهادهای رسمی خارج شده و در اختیار شرکت های ملی و فرا ملی قرار می گیرد. در این زمینه، تافلر به کشور آمریکا اشاره می کند که در آن قدرت سیاسی به طور روز افزونی از ساختارهای رسمی سیاسی یعنی کنگره و کاخ سفید و احزاب به دست مردم عادی و رسانه ها افتاده است که به طریق الکترونیکی به یکدیگر مرتبطند. پراکندگی یا عدم تمرکز قدرت مورد توجه اندیشمندان پست مدرنی چون میشل فوکو نیز قرار دارد. فوکو نیز همانند تافلر از ذره گونه شدن قدرت در عصر پسا مدرن سخن می گوید، بدین معنا که مرکزیت قدرت از میان می رود و قدرت جنبه ی فردی پیدا می کند. بنابراین، در حالی که دوران صنعتی یا موج دوم عصر تمرکزهای عظیم قدرت بود، و این تمرکز، بنا به گفته ی تافلر، بازتاب تکنولوژی انبوه موج دوم به شمار می رفت، «تکنولوژی های دور کوتاه» موج سوم منجر به تمرکز زدایی از قدرت و پراکندگی آن می شوند (همان، ۳۷۸). از نظر تافلر، در کشورهای برخوردار از تکنولوژی موج سوم، نظیر ژاپن و ایالات متحده، شاهد فشارهایی برای عدم تمرکز قدرت سیاسی هستیم. اما، تافلر گرایش و تلاش برخی کشورها به منظور پیوستن به سازمان های فوق ملی نظیر اتحادیه ی اروپا را چگونه توجیه می کند؟ می توان گفت از نظر او، گرایش ملت ها به پیوستن به سازمان های فراملی^۱ و تمرکز قدرت در سطح جهانی، به منظور تمرکز زدایی از قدرت در موج سوم، نقشی است که تکنولوژی های موج سوم در ایجاد تنوع و تکثر در سطح جامعه ایفاء می کنند (همان، ۳۷۹). نواحی و محل ها برای خود هویتی فرهنگی و تکنولوژیکی و سیاسی پیدا خواهند کرد و برای حکومت ها اداره ی این نواحی دشوار خواهد بود. بنابر این امر، پراکندگی قدرت در سطح جامعه را شاهد خواهیم بود. در تأیید نظر تافلر، می توان به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اشاره کرد که نشان دهنده ی از بین رفتن قدرت فوق العاده متمرکز و پدید

^۱ Supra-national

آمدن جمهوری های کوچک و در نتیجه، پراکندگی قدرت می باشد. در حقیقت، شورش های نژادی و انفجارهای قوم پرستانه، مبین تمرکز زدایی از قدرت هستند. افزایش پیچیدگی و انتزاع در قدرت: قدرت با کاربرد تکنولوژی پیشرفته و عالی موج سوم دچار پیچیدگی می شود: تکنولوژی هایی نظیر ماهواره ها، نوارهای ویدئو، پخش محدود^۱، شناسایی سلیقه های خاص^۲، رأی گیری گروه های خوشه ای پیامگیر^۳، شبکه های فوق هوشمند و شبیه سازی و مدل سازی ریاضی در کشور های پیشرفته، بخش مسلم محیط سیاسی را تشکیل می دهند. این تکنولوژی ها شیوه های تازه ای از دستکاری در اطلاعات کامپیوتری را به همراه می آورند که همه ی تاکتیک های اطلاعاتی مرسوم سیاسی و اداری را خام و ابلهانه جلوه خواهد داد. بنابراین، طبق نظر تافلر همگام با تغییر در کل نظام قدرت، که جابجایی به نظام نوین تولید ثروت در آن محوریت دارد، سطح ابزارهای دستکاری که توسط سیاست مداران نظام اداری دولتی برای حفظ قدرت به کار می رود نیز ارتقاء میابد. تافلر این موضوع را تحت عنوان «فرا تاکتیک ها» (همان، ۴۴۲) مطرح می کند. فرا تاکتیسین از این اصل به خوبی آگاه است که «آنچه می سنجی همان چیزی است که فرا چنگ می آوری»^۴ (همان). آنها با استفاده از ابزار رایانه که ردیابی متغیر های بیشتر به علاوه ی جهش عظیم در ظرفیت داده پردازی به وسیله ی آنها امکان پذیر شده، برای حفظ منافع تجاری و سیاسی خود کوشش می کنند و با یکدیگر در تعارضند و این تعارض ها زیر پوششی از اصطلاحات بسیار فنی قرار گرفته است و اغلب به شدت سیاسی و پیچیده است. هم چنین رایانه مسایل پیش روی سیاست مداران را از سبکباری اطلاعاتی به گرانباری اطلاعاتی تغییر داده اند (همان).

این گرانباری به این معناست که تفسیر اطلاعات مهمتر از جمع آوری ساده ی آنهاست. داده ها فراوانند. درک و فهم آنها نادر است. اما جابجایی از جمع آوری به تفسیر داده ها، به معنای پردازش بیشتر در سطوح عالی تر سلسله مراتب کار فکری است. این امر، روابط قدرت را در میان خود کارشناسان تغییر می دهد و میدان بازی تاکتیسین

¹ Narrow casting

² Niche identification

³ Cluster targeting

⁴ What you measure is what you get.

اطلاعاتی را به فراسطحی^۱ به مراتب بالاتر انتقال می دهد. تافلر نمونه ی کامل این امر را آخرین نظام های مشاهده ی ماهواره ای می داند که از آنها برای ردیابی موافقتنامه های کنترل تسلیحات آمریکا-شوروی استفاده شد (همان، ۴۴۳).

بنابراین، طبق نظر تافلر می توان گفت انتزاع قدرت در نتیجه ی اتکاء روز افزون تصمیمات سیاسی بر تکنولوژی های هوشمند و دیگر ابزارهای مهندسی دانش است. تافلر با طرح این نکته که موضوع سیاست قدرت است و نه حقیقت، در واقع نشان می دهد که قدرت عرصه ی منازعه است. او معتقد است تصمیمات بر یافته های عینی و یا حقیقت استوار نیست بلکه مبتنی بر تعارض نیروهایی است که هر کدام در پی منافع متصور خویش است. رایانه با نفوذ در حیات سیاسی جامعه موجب می شود که تصمیمات بر مبنای انبوهی از واقعیت ها و ایده ها و تصاویر ذهنی و پیشنهادهای پیچیده و ناقص و با روابط متقاطع و مبهم و نیرنگ های ساده اتخاذ شوند. بنابراین، تصمیمات نامرئی، پیچیده و مبهم می شوند و همین امر پیچیدگی و انتزاع قدرت را به همراه می آورد (همان، ۴۴۰).

موزاییک قدرت: موزاییک قدرت به معنای از بین رفتن سلسله مراتب قدرت، چه در سیاست و چه در اقتصاد، می باشد. گفتیم که در موج دوم تمرکز قدرت موجب پدید آمدن سلسله مراتب قدرت و نظام عریض و طویل دیوانسالاری شد. اما با پیشرفت سیستم های اطلاعاتی در موج سوم و ظهور تکنولوژی های خرد ورز، در حوزه ی سیاست شاهد از میان رفتن تمرکز قدرت و زوال دیوانسالاری خواهیم بود. قدرت از سران قدرتمند قدیمی انتقال یافته و سیستمی به مراتب سیال تر و گیج کننده تر و مراکز قدرتی که دائما در حال جابجایی است بوجود آورده است. در اقتصاد نیز به موازات شیوه های جدید سازماندهی دانش و اطلاعات، رفته رفته شکل آینده ی فعالیت اقتصادی نمایان می شود. به جای سلسله مراتب تمرکز قدرت، ما به سمت شکل موزاییکی قدرت در حال حرکتیم. تافلر در این زمینه اظهار می دارد: «ساختار نوین قدرت که از درون نقش انفجار آمیز دانایی برخاسته است در حال پیدایی است: موزاییک قدرت» (همان، ۳۳۸). به نظر تافلر، این موزاییک قدرت در همه ی عرصه های زندگی انسان در حال شکل گیری است. او می گوید: «هنوز زود است که هر یک از ما موزاییک های قدرتی را

¹ Meta-level

که اکنون به سرعت در حال شکل گرفتن هستند درک کنیم. اما یک چیز قطعی است: این نظریه که تعداد انگشت شماری از کمپانی های غول آسا اقتصاد فردا را تحت سلطه ی خود خواهند داشت کاریکاتوری است خنده دار از واقعیت» (همان، ۳۵۶).

تنوع قدرت: بر اثر انقلاب اطلاعات، قدرت یکپارچگی و وحدت خود را از دست می دهد. به این معنا که یک طیف قدرت ممکن است منافع ناهمگون با گرایش های فکری مختلف را در بر گیرد که ناشی از انبوه زدایی است که در اثر تکنولوژی های موج سومی پدید می آید. همچنین تنوع و چند گونگی به وجود آمده در عرصه ی اجتماع نیاز به شیوه های جدید مدیریت، چه در سیاست و چه در اقتصاد و فرهنگ، را می طلبد که این برای مدیریت دیوانسالار موج دومی بیگانه است.

ارتباطات و قدرت

امروز ارتباطات از نقش عمده ای در زندگی بشر برخوردار است. به طوری که برخی از متفکران این عصر را عصر ارتباطات نام نهاده اند. عصر ارتباطات دنیا را به صورت یک مجموعه ی نزدیک به هم، فشرده و قابل دسترسی درآورده است. امروزه به برکت سیستم های اطلاعاتی و نظام سیبرنتیک، انتقال اطلاعات به سرعت و به آسانی صورت می گیرد. در حال حاضر، با اتمیزه شدن جامعه مواجه هستیم و برای جلوگیری از فروپاشی جامعه نیاز به حفظ انسجام است. نقش دیگر ارتباطات اطلاع رسانی است که به دلیل تغییر شرایط و همراه با پیشرفت و توسعه ی جامعه روز به روز کاربرد اطلاعات بیشتر می شود. هر چه تنوع و تکثر زیاد شود، نیاز به اطلاعات بیشتر و بیشتر خواهد شد. هر چه جلوتر می رویم با مسایل تکنولوژیکی و پدیده های تازه ای مواجه می شویم که لازم است اطلاعات تازه ای در مورد آنها داشته باشیم. این عملکرد اطلاع رسانی را نظام ارتباطی به عهده می گیرد. ارتباطات مجموعه ی رسانه هایی است که به صورت انبوه استفاده می شود. نقش دیگر ارتباطات تولید فرهنگی است. اطلاعات ذهن ها را فعال می سازد و از میان عامه ی مردم عده ای توانایی فهم دارند که از فعال شدن محیط ایده گرفته و دست به خلق می زنند. این خلاقیت ها به صور مختلف قابل مشاهده است که به تدریج به صورت فرهنگ خواص در می آید.

بعد از گذر از این مرحله، جامعه وارد انباشت ذخیره ی فرهنگی می شود که می تواند منبع و منشأ تغذیه ی رسانه باشد. هر چه گردش اطلاعات و حجم اطلاعاتی که به جامعه داده می شود بیشتر باشد، به همان میزان جامعه فعال تر شده و خلاقیت بیشتری پدید می آورد و در نتیجه به ذخیره ی فرهنگی جامعه افزوده می شود. بنابراین، نقش رسانه ها به دلیل این که بار اصلی فرهنگ را بر دوش دارند در عصر حاضر بسیار مهم است. این رسانه ها هستند که باید سیلاب اطلاعات را در جامعه تولید و انتشار دهند و منشأ حرکت و پویایی فرهنگی باشند.

تافلر بر اساس تئوری امواج خود میان سه شیوه ی ارتباطات تمایز قایل می شود. او با بیانی ساده به این امر می پردازد: در موج اول یا جوامع کشاورزی، ارتباطات اغلب به صورت دهان به دهان یا چهره به چهره، در داخل گروه های بسیار کوچک جریان داشت. در جهانی بدون روزنامه و رادیو یا تلویزیون تنها راه انتقال پیام به انبوه پیام گیران، اجتماع مردم بود. در قرون وسطی کلیسای کاتولیک تنها رسانه ای بود که می توانست پیامی واحد را به جمعیت های عظیم سرتاسر مرزهای سیاسی انتقال دهد. تافلر این امر را ویژگی منحصر به فرد واتیکان در برابر شاهان و شاهزادگان فیودال می داند که به کلیسا قدرت می داد. به این ترتیب رسانه از ابتدای پیدایش خود به ابزاری برای کسب قدرت تبدیل شد. نظام موج دوم که مبتنی بر تولید انبوه کارخانه ای بود رسانه های انبوه را به دنبال خود آورد. روزنامه ها و مجلات و سینماها، رادیو و تلویزیون که هر یک می توانستند پیامی واحد را به طور همزمان به میلیون ها نفر انتقال دهند.

نظام نوین موج سوم که بازتابی از نیازهای اقتصاد نو پیدای ما بعد تولید انبوه است، برعکس منجر به انبوه زدایی از رسانه ها می شود و به زعم تافلر، این نظام نظیر آخرین کارخانه های ساخت انعطاف پذیر محصولات تصویری خود را سفارش می دهد و تصاویر و ایده ها و نهادهای متفاوتی را برای بخش هایی از مردم و بازارها و گروه های سنی و حرفه ای مختلف به همراه می آورد. افزایش پیچیدگی و تنوع در جامعه، نیاز به رسانه هایی که پاسخگوی این چند گونگی باشند را می طلبد. بنابراین، انبوه زدایی از ویژگی های کلیدی نظام نوین رسانه هاست. بر خلاف رسانه های موج دوم که هر یک کم و بیش مستقل از یکدیگر عمل می کردند، رسانه های جدید به شدت به هم پیوسته و در هم آمیخته اند. و داده ها و تصاویر ذهنی و نهادها را با یکدیگر رد و بدل می کنند. رسانه های منفرد به

یک سیستم تبدیل شده اند. این امر در ترکیب با جهانی شدن قلمرو اقتدار هر رسانه یا تکنولوژی را در رابطه با دیگران محدود می کند. اما به کل نظام رسانه ها قدرت ارتقاء یافته ی عظیمی می بخشد که می تواند به سرتاسر کره ی زمین نفوذ کند. تافلر می گوید آنچه در کار است «تصویر سالاری» نیست، بلکه «درآمیختگی رسانه ها» است (تافلر، ۱۳۷۵، ۵۴۱).

نظام نوین رسانه های جهان برخلاف همگن سازی، یعنی کاری که نظام رسانه های موج دوم به عهده دارند، تنوع را عمیق تر می سازند. تافلر، بر خلاف جرج اورول و مارشال مک لوهان، نظریه پردازان کانادایی که معتقد به پدید آمدن دهکده ی جهانی توسط رسانه ها بودند، معتقد است که احتمالاً شاهد چندگانگی دهکده های کاملاً متفاوت جهانی خواهیم بود که همه ی آنها به نظام جدید رسانه ها وصل خواهند بود. اما همگی سخت می کوشند تا هویت فرهنگی و قومی-سیاسی خود را حفظ کنند یا ارتقاء بخشند. تافلر از نظام ارتباطی خاص موج سوم صحبت می کند که نام آن را نظام فوق رسانه ای می گذارد. این نظام از ظرفیت های فوق العاده ای در پردازش اطلاعات برخوردار است. حتی در سیستم های مرتبط، داده ها تنها به شیوه های معدود از پیش تعیین شده ای قابل ترکیبند، در حالی که نظام فوق رسانه ای به طور گسترده ای راه های ترکیب و ترکیب مجدد و دستکاری اطلاعات را از حوزه ها و سوابق گوناگون چند برابر می کند. تافلر فوق سیستم ها را به تار عنکبوت تشبیه می کند که می تواند به راحتی از یک زمینه ی اطلاعاتی به زمینه ی اطلاعاتی دیگر حرکت کند. بنابراین، هدف نظام فوق رسانه ای^۱ ایجاد سیستم هایی است که در آن اطلاعات را می توان روی هم سوار کرد و اشکال تازه ای ایجاد و به بینهایت شیوه عرضه نمود. هدف دیگری که تافلر عنوان می کند جریان آزاد اطلاعات است. هدفی که وی معتقد است از آن خیلی دوریم (همان، ۲۷۲). همچنین، رسانه های جدید قدرت را پخش می کنند. تافلر در این مورد به شورش لس آنجلس اشاره می کند و آن نوار ویدئویی که توسط شخصی غیر حرفه ای از صحنه ی حمله ی بیرحمانه ی پلیس لس آنجلس به مردی سیاه پوست تهیه شده را دلیل شورش های بزرگی می داند که به اندازه ی جنگی کوچک خسارت به بار می آورد (تافلر، ۱۳۷۶، ۱۶-۲۴). همچنین برخی اوقات از دوربین های ویدئویی برای مستند سازی سوء

^۱ Hyper-media

استفاده ی حکومت های محلی و ملی از قدرت به طور فزاینده ای استفاده می شود و فیلم های آن هر چند از طریق تلویزیون، ولی به شکل نوارهای ویدئویی پخش می شود. بنابراین، رسانه های جدید قدرت مرکزی را تضعیف کرده و اصولاً خاصیت ارتباط دو سویه به استفاده کنندگان امکان می دهد تا جواب قدرت مرکزی را بدهند و این بر امکان تضعیف قدرت مرکزی خواهد افزود.

دنیایی پدید خواهد آمد که در آن میلیون ها نفر با فرمان راندن بر وسایل ارتباط جمعی می توانند قدرت ایجاد جلوه های هالیوودی، شبیه سازی مبتنی بر واقعیت مجازی و پیام های پر توان دیگر را کسب کنند. قدرتی که در گذشته، حتی حکومت ها و استودیوهای سینمایی نیز نداشتند. جهان تقسیم خواهد شد: میان جوامع پیش الکترونیکی که حتی تلویزیون هم ندارند، جوامعی که در مرحله ی تلویزیون هستند، و جوامعی که در مرحله ی مابعد تلویزیون به سر می برند (تافلر، ۱۳۷۴، ۲۴۱). خصوصیت دیگر رسانه های جدید این است که نه تنها واقعیت را، بلکه مهمتر از آن، ادراک ما از واقعیت را نیز تغییر می دهند. بنابراین، رسانه ها خالق افسانه های جدید هستند.

تافلر این خصلت رسانه ها را در مورد جنگ خلیج فارس صادق می داند. با رسانه های جدید می توان تمامی نبردهایی را نمایش داد که هیچ گاه رخ نداده است و صحنه های غرور آفرینی خلق کرد که اصلاً وجود نداشته است. پست من نیز با نگاه نقادانه ای که به تلویزیون دارد این دیدگاه را به گونه ی دیگری طرح می کند: از دیدگاه او انسان های عصر حاضر در ایالات متحده ی آمریکا حاکمیت و قدرت تعیین سرنوشت خود را یکسره از دست داده و آن را یکجا به وسایل ارتباط جمعی سپرده اند. به باور وی، آنها تعیین کننده ی فکر و اندیشه ی ما هستند و حاکمیت ما را بر خود و بر اندیشه و احساس و ادراکمان از بین برده اند. از دیدگاه پست من رسانه های جمعی خود نماینده ی نوعی ایدئولوژی هستند، چرا که بر شکل گیری فکر و رأی و اندیشه و جهان بینی انسان تأثیر می گذارند (پست من، ۱۳۷۳، ۱۲۶). بنابراین، مطابق نظر تافلر و پست من، رسانه های جمعی تولید کننده ی حقیقت هستند و از این جهت از قدرت بالایی برخوردارند. نظام رسانه های جدید و مسلط نوین نمایانگر جهش کوانتومی در شیوه ی استفاده ی انسان از نمادها و تصاویر ذهنی است و هیچ بخشی از این شبکه ی پهناور به طور کامل از بقیه

جدا نیست. به همین علت است که تافلر نظام نوین رسانه ها را شتاب دهنده ی جابجایی در قدرت می داند. در نتیجه، رسانه های موج سوم از قدرت فوق العاده ای در مقایسه با رسانه های موج اول و دوم برخوردارند و توان آن را دارند که همه چیز، از سیاست گرفته تا اقتصاد، فرهنگ و مذهب را تحت کنترل خود درآورند. تافلر به منظور نشان دادن قدرت رسانه ها به سراغ مذهب ی رود که از دیرگاه خود در حکم رسانه بوده است: «درک این مطلب که مذهب سازمان یافته صرف نظر از هر چیز دیگری رسانه ای است انبوه، کمک می کند تا بسیاری از جابجایی های قدرت معاصر را تبیین کنیم» (تافلر، ۱۳۷۵، ۵۵۴).

به اعتقاد وی در ایران، امام خمینی نفرت طبقات و خشم ملی گرایانه را با شور مذهبی درآمیخت. او برای موفقیت رسانه های موج اول، یعنی موعظه های چهره به چهره و رسانه های موج سوم، یعنی نوارهای صوتی حاوی پیام های سیاسی را ترکیب کرد، در حالی که شاه صرفاً از رسانه های موج دوم نظیر رادیو و تلویزیون استفاده کرد. تافلر این مسئله را یکی از دلایل شکست شاه معرفی می کند. در حوزه ی سیاست نیز، با افزایش قدرت و نفوذ رسانه ها مواجه هستیم؛ کسانی که فرماندهی وسایل ارتباطی و اطلاعاتی را به عهده دارند از قدرت سیاسی بالاتری برخوردارند. یکی از نمونه هایی که نشان دهنده ی افزایش شدید نفوذ سیاسی رسانه هاست، انتخابات ۱۹۹۲ آمریکا است. در این انتخابات، فقط یک شبکه ی تلویزیونی یعنی سی ان ان به تنهایی در شکست رئیس جمهور بوش نقش قاطع ایفاء کرد. در حالی که یک سال قبل همان سی ان ان با پوشش گسترده اش در جنگ خلیج فارس کمک کرد تا محبوبیت بوش به حد اعلاء برسد (تافلر و تافلر، ۱۳۷۴، ۲۹۸). اما رسانه ها تنها کارشان تغییر نتایج انتخابات نیست. رسانه ها با تمرکز کردن دوربین، ابتدا روی یک بحران و سپس روی بحرانی دیگر، دستور کار شتاب بخشیدن به قدرت سیاسی را روی میز دارند. منازعه ی قدرت نیز تحت تأثیر رسانه ها قرار می گیرد. با افزایش قدرت سیاسی رسانه ها نزاع دو جانبه میان احزاب راست و چپ به نبرد سه جانبه تبدیل خواهد شد که در آن اعضاء مجلس و اداریون و در طرف سوم رسانه ها که روحیه ای مبارزه جو دارند برای کسب قدرت در ترکیب هایی ناپایدار با یکدیگر مبارزه می کنند. نوام چامسکی و ادوارد هرمن در تحقیق پیرامون رسانه های گروهی آمریکا نظریه ی عموم منتقدان تندرو که ساختار مفاهیم رسانه های گروهی این

کشور را ناشی از نوعی طرح توطئه می دانند را رد می کنند. در عوض، آنها معتقدند که نظام این رسانه ها از یک نوع بینش گزینشی تفکر راست گرا بر می خیزد که پیشداوری های معینی را برگزیده و سپس کارگزاران منتخب این طرز تفکر را پس از گذراندن از صافی هایی که با سنجیدگی تعبیه شده اند به جامعه ارائه می کنند. به نظر چامسکی و هرمن بینش گزینشی راست گرایانه ی مذکور مبتنی است بر:

اول، مالکیت دستگاه های تبلیغاتی که انحصارا در دست چند مؤسسه ی سودآور است که این امر به نوبه ی خود بر قدرت و تأثیر این دستگاه ها می افزاید، دوم، آگهی های تجاری که در واقع رسانه های گروهی آمریکا متصدی آن هستند، سوم، مسئله ی صحت اخبار که جناح راست نخبگان آمریکا از سال ۱۹۷۰ مطرح کردند، چهارم، منابع اطلاعات و اخبار که خویشاوند منابع قدرت اند. این اطلاعات و اخبار از طریق بخش خصوصی و دولت از هزار توی دیوانسالاری می گذرند و به دست رسانه های گروهی می رسند. بنابراین، طبق چامسکی و هرمن، این نخبگان قدرت هستند که رسانه های گروهی را تغذیه می کنند و آنها را در جهت منافع سیاسی و اقتصادی خود سازمان می دهند (واحدی، ۴۵، ۱۳۷۰).

تحول ماهیت قدرت در موج سوم و جامعه ی آرمانی آلوین تافلر

به طور کلی، نظریه پردازان جامعه ی فرا صنعتی به دستاوردهای انقلاب فراصنعتی با خوش بینی می نگرند و آن را گامی بزرگ در جهت تحقق آرمان های بزرگ بشر معرفی می کنند. تافلر و جونز در کنار استیونز، بل، شاف، دراگر، باهرو و دیگران، ضمن این که به طور ضمنی از روابط اجتماعی جدید ضد سرمایه داری طرفداری می کنند، همگی در پی خلق یک دنیای روشن تر، برابر تر و دموکراتیک تر هستند. «بوریس فرانکل» از آنها تحت عنوان آرمان گرایان فرا صنعتی یاد می کند که از نظر او بر چند عامل تأکید دارند:

- ۱- ساختار و نقش نهادهای دولتی در جوامع فراصنعتی؛
- ۲- نتایج و عواقب سیاسی-اقتصادی نقش زنان؛
- ۳- مکانیزم های نهادینه ای که نه تنها منجر به توزیع ثروت خواهد شد، بلکه درآمد یا معاش و تغذیه ی کافی برای کارگران فراهم می کند؛
- ۴- آینده ی تکنولوژی و تولید نظامی؛

۵- اقدامات منطقه ای و بین المللی برای تفاهم ملت ها (فرانکل، ۱۹۸۷، ۱۲۲).
به باور این اندیشمندان، کلیه تغییر و تحولاتی که در عصر حاضر و در هر یک از عرصه های حیات بشری رخ می دهد، در راستای تحقق اهداف بشری است. تافلر نیز با توجه به همین امر و با تبیین و تشریح چگونگی تحول در ماهیت قدرت در جامعه ی فراصنعتی یا موج سوم، ادعا می کند که این دگرگونی کمک بزرگی به پیشرفت دموکراسی، آزادی، فردیت و برابری محسوب می شود. با افزایش نقش دانایی و اطلاعات و اهمیت یافتن تکنولوژی های هوشمندی چون رایانه و نیز رشد تنوع و دگرگونی و سرعت آن که از ویژگی های ذاتی نظام موج سوم محسوب می شود باید زیاد و سریع تصمیم گرفت. در نتیجه، توزیع تصمیم گیری و به عبارت دیگر، توزیع مجدد قدرت صورت می گیرد. توزیع قدرت راه را برای مشارکت عمومی هموار می کند. از نظر تافلر، این ساخت جامعه پیچیدگی اش، گوناگونی اش، و سرعت دگرگونی اش است که بار تصمیم گیری را تعیین میکند و آن هم به نوبه ی خود روی نخبگان رده ی اول و رده ی دوم که نقش اصلی شان نظارت بر گردش امور جامعه است با گرفتن تصمیمات ضروری اثر خواهد گذاشت. بنابراین، اطلاعات پیوستگی تنگاتنگی با قدرت و سیاست و به تبع آن، با دموکراسی دارد.

نقد و بررسی

نقد و بررسی نظریه های ارائه شده از سوی تافلر مستلزم در نظر گرفتن چند نکته است: اول آنکه: هر اندیشمندی در ارائه ی نظریات خود به طور طبیعی و ناخودآگاه، تحت تأثیر گرایشات ارزشی خود قرار گرفته و این امر بر وصف و تفسیر چهره ی واقعیت نقش تعیین کننده ای دارد. تافلر نیز از این امر مستثنی نیست. دوم آنکه: در بررسی اندیشه ی تافلر با تناقضاتی مواجه می شویم که از قوت نظریاتش می کاهد. شاید بتوان وجود تناقض را به گرایشات ضد و نقیض موجود در طبیعت انسان نسبت داد. سومین موردی که موجب ضعف نظریات هر اندیشمندی و از جمله تافلر می شود، عدم امکان احاطه ی وی بر کلیه ی واقعیات مربوط به امر مورد نظر می باشد. از طرفی، می توان گفت هر اندیشه و نظریه ای معرف بخشی از واقعیت می باشد.
به منظور ارزیابی نقاط قوت و ضعف آراء تافلر از متدولوژی وی آغاز می کنیم. تافلر از متدولوژی ضعیفی برخوردار است. او مشاهدات خود را از یک حوزه به حوزه ی دیگر

تعمیم می دهد تا به قوانین عام و کلی برسد. مثلا تغییر و تحولاتی را که در جامعه ی آمریکا مشاهده می کند به تمام جوامع صنعتی تعمیم می دهد و نقاط اختلاف این کشورها را نادیده می گیرد.

نکته ی دیگر این که، نظریات مطرح شده از سوی وی از عمق و محتوای لازم برخوردار نیست و در رابطه با بحث هایی چون قدرت، آزادی، دموکراسی و مذهب به شیوه ی روزنامه نگاران عمل کرده است. از این جهت می توان گفت تافلر یک مفسر است تا یک فیلسوف یا نظریه پرداز.

در بحث مربوط به قدرت تافلر به ارائه ی تعریف نسبتا جامعی از قدرت پرداخته است. با این حال می توان گفت این تعریف انواع شیوه های کنترل دیگران، از قبیل سلطه و نفوذ را نیز در بر می گیرد. با این که میان سلطه و نفوذ و قدرت و اقتدار تفاوت وجود دارد، تافلر هیچ مرزی میان اینها ترسیم نکرده است. این در حالی است که اندیشمندان دیگر نظیر ماکس وبر میان قدرت و سلطه و اقتدار مرز روشنی ترسیم کرده اند.

مسئله ی دیگر آن که، تافلر هیچ تعریف روشنی از منبع، ابزار و ماهیت قدرت ارائه نکرده است. در سرتاسر نوشته های تافلر این سه، گاه به جای یکدیگر استفاده می شوند و این ابهام برای خواننده بوجود می آید که ماهیت و منبع و ابزار قدرت در هر دوره ای واقعیت واحدی را تشکیل می داده است. به عنوان مثال، در دوره ی صنعت که ثروت ماهیت قدرت را تعیین می کند، منبع و ابزار آن نیز می باشد. در مورد دانایی و خشونت نیز همین امر صادق است.

همانطور که ذکر شد، تحلیل تافلر از تحول ماهیت قدرت مربوط به تغییر و جابجایی این سه عنصر تشکیل دهنده ی ماهیت قدرت می باشد که در هر تمدنی یکی از این عناصر نقش غالب و تعیین کننده را در ماهیت قدرت ایفاء می کند. در این زمینه باید گفت تافلر در ارائه ی تعریفی گویا و کمابیش منطقی از تقسیم بندی تمدن بشر و تحول ماهیت قدرت در موج دوم و سوم موفق است. لیکن در بررسی این امر (تحول ماهیت قدرت) در موج اول تمدن بشری از بررسی برخی موارد مهمی که در ارتباط با پدیده ی قدرت می باشند مسامحه کرده است. وی ویژگی های قدرت در تمدن کشاورزی را به گونه ای ترسیم می کند که موجب پدید آمدن یک تصور کاملا ابتدایی از پدیده ی قدرت (در موج اول) در ذهن مخاطب می شود. به عنوان مثال، فنودالیتة که بخش مهمی از

تاریخ اروپا محسوب می شود و نقش مهمی در تحولات آتی قدرت ایفاء نموده است را مورد توجه کافی قرار نداده است. روابط قدرت در درون فئودالیتة دارای پیچیدگی و ظرافت های خاص خود بوده است. در حالی که تافلر در بررسی قدرت در موج اول به شرح روابط قدرت در اجتماعات ابتدایی و قبیله ای بسنده می کند. هم چنین تافلر دوران هزار ساله ی قرون وسطی که نشان دهنده ی حاکمیت دین و مذهب بر کلیه ی شئونات و روابط انسانی آن دوره بود است را مورد مذاقه قرار نداده. نگاهی به روابط قدرت در این دوره نشان می دهد که کلیسا توسط قدرت دینی خود سه منبع کلیشه ای قدرت یعنی خشونت، ثروت و دانایی را تحت سلطه و نفوذ خود داشته است. به گفته ی آگوستین قدیس «تاریخ قرون وسطی تاریخ رژه ی خدا بر روی زمین است». همین امر کافی است تا فرضیه ی تافلر را مبنی بر نقش تعیین کننده و محوری شیوه ی تولید ثروت در پدید آوردن تحولات در پدیده ی قدرت زیر سؤال برود.

به زعم تافلر، اصطلاح موج نشانگر دگرگونی در تمامی نهادها و نظام های تشکیل دهنده ی یک تمدن و از جمله قدرت است. به عبارت دیگر وی معتقد است با ظهور تمدن نوین، تمام روابط و مناسبات مربوط به قدرت دچار تحول می شود و روابط پیشین به طور کامل نابود می شود. این امر مبالغه آمیز به نظر می رسد چرا که هر تمدنی ریشه در تمدن سابق دارد و در واقع می توان گفت این تمدن سابق است که به تکامل رسیده و ویژگی های نوینی کسب می کند. به عنوان مثال، پروتستانیزم که بنا به نظر تافلر در موج اول تمدن بشری پدید آمد، طی رفرم نقش مهمی در نابودی کلیسا داشت. طبق نظر ماکس وبر، پروتستانیزم با علایق بورژوازی که عنصر انقلابی موج دوم محسوب می شود تلاقی یافته و موجبات به قدرت رسیدن این طبقه را فراهم نمود (بشیریه، ۱۳۷۳، ۳۱۸). ضمناً ممکن است در هر تمدن عناصری از تمدن پیشین نیز به حیات خود ادامه دهند. در رابطه با قدرت، در حالی که در موج دوم به اهمیت ثروت به عنوان منبع قدرت افزوده می شود، خشونت هم چنان به عنوان یکی از مهم ترین ابزار قدرت به حیات خود ادامه خواهد داد و به همین ترتیب در موج سوم یا عصر اطلاعات، در حالی که دانایی به مهمترین منبع قدرت تبدیل می شود، با ظهور اتوماسیون و ساخت انواع تجهیزات الکترونیکی پیشرفته، چه بسا با اشکال پیشرفته تری از خشونت مواجه شویم. مسئله ی دیگر خوش بینی تافلر نسبت به نقش رهایی بخش قدرت مبتنی بر دانایی در موج سوم

است. تافلر معتقد است که توزیع قدرت در این نظام تحقق عملی آرمانشهر است. از این منظر، نظریه ی آلوین تافلر در باب قدرت در چارچوب نظری های مدرن قرار می گیرد. چرا که برای قدرت مبتنی بر دانش نقش رهایی بخش قایل است. این امر نیز از جانب نظریه پردازان پست مدرن مانند فوکو، بودریار و لیوتار که دانش را از قدرت جدایی ناپذیر می دانند مورد نقد و تردید قرار می گیرد (استیون، ۱۹۹۱، ۱۰۱).

مطلب قابل تأمل دیگر این که آیا، آنگونه که تافلر میگوید، اطلاعات موجب تمرکز زدایی از قدرت و پیشبرد دموکراسی می شود؟ یا موجبات روی کار آمدن توتالیترانیسم را فراهم می آورد؟ اندیشمندانی همچون بورس فرانکل معتقدند که تئورسین های فراصنعتی دچار نوعی خوش بینی یوتوپیایی در این زمینه هستند. تحقیقات روانشناسی نشان می دهد که تمام پیشرفت هایی که در زمینه ی میکروالکترونیک و مهندسی ژنتیک و سایر پیشرفت های تکنولوژیک صورت می گیرند، منجر به کنترل برادر بزرگ^۱ و از بین رفتن نقادی سازنده، و ضعف نهادهای آموزشی و انزوای اجتماعی می شوند. همچنین، کلبه ی الکترونیک تافلر موجب از بین رفتن تعهد و مسؤولیت در شهروندان و ظهور الیناسیون، و نیهیلیزم و بی قراری های اجتماعی می شود که به نوبه ی خود موجب افزایش اقتدار و انحصار در امر حکومت می شود (فرانکل، ۱۹۸۷، ۷۵۰-۷۹۳). از نظر پست من، نهادهای قدرت مدار حکومت و مذهب می توانند اطلاعات و دانش را در کنترل آورند. این دو نهاد با روش های مجرد و انتزاعی و در قالب دادگاه ها، مدارس، خانواده ها، احزاب سیاسی و غیره عمل کرده و به غربال اطلاعات می پردازند. روش حکومت و مذهب بر خلق اسطوره ها و الگوها از دل تاریخ متکی بوده و از آنها سود می برد (پست من، ۱۵۰-۱۵۳).

عصر حاضر هم شامل جنبه های آرمانی و هم غیر آرمانی است. انفجار اطلاعات می تواند موجب تکثیر و عمومی کردن اطلاعات و یا انحصار اطلاعات، موجب شگفتی های روانی و جنون های ناسیونالیستی و یا ایجاد ثبات اقتصادی-اجتماعی گردد. بنابراین، آرمان یوتوپیا، و فاجعه و مصیبت هر دو قسمتی از صحنه ی معاصر هستند.

^۱ برادر بزرگ در ۱۹۸۴ اثر جرج اورول، نهادی مختص اعضاء قدرت است

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۴). مدرنیته و اندیشه انتقادی. تهران: مرکز.
- بشیریه، حسین (۱۳۵۷). جزوه درس جامعه شناسی سیاسی. تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۲). جامعه شناسی سیاسی. تهران: نی.
- بلوم، ویلیام تی. (۱۳۷۳). نظریه های نظام سیاسی. احمد تدین، تهران: آران.
- پست من، نیل (۱۳۷۳). زندگی در عیش، مردن در خوشی. صادق طباطبایی، تهران: سروش.
- تاجیک، محمد رضا (۱۳۷۷). «قدرت و امنیت در عصر پسامدرنیسم». تهران: لقمان.
- تافلر، آلوین (۱۳۶۴). ورقهای آینده. عبدالحسین نیک گهر، تهران: بهبش.
- تافلر، آلوین (۱۳۷۵). جابجایی در قدرت. شهیندخت خوارزمی، تهران: سیمرغ.
- تافلر، آلوین (۱۳۷۵). جنگ و ضد جنگ. شهیندخت خوارزمی، تهران: سیمرغ.
- تافلر، آلوین (۱۳۷۶). «شورش های موج سوم». ع. عباد پور، تهران: سروش.
- تافلر، آلوین و تافلر، هیدی (۱۳۷۵). به سوی تمدن جدید. ... تهران: سیمرغ.
- دراگر، پیتر (۱۳۷۵). جامعه پس از سرمایه داری. محمود طلوع، تهران: رسا.
- رضوی، محمد (۱۳۷۲). جزوات کلاسی درس اندیشه های سیاسی در غرب. تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۶). تاریخ فلسفه سیاسی در غرب. تهران: وزارت امور خارجه.
- غنی نژاد، موسی (۱۳۷۱). «فوکویاما». تهران: اطلاعات سیاسی - اقتصادی.
- لوکس، استیون (۱۳۷۰). قدرت، فرا انسانی و شر شیطان. فرهنگ رجایی. تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- منوچهری، عباس (۱۳۷۶). «قدرت، مدرنیسم و پست مدرنیسم». تهران: اطلاعات سیاسی اقتصادی.
- واحدی، شاهین (۱۳۷۰). «نظریه های استمرار قدرت دولت». تهران: جامعه سالم.
- وینسنت، اندرو (۱۳۷۶). نظریه های دولت. تهران: نی.

- Bell, Daniel (1960). The end of ideology. Glenco: free press.
- Francel, Boris (1987) the post industrial. The University of Wisconsin Press.
- Huntington, Samuel (1996). Clash of civilizations and the remaking of the world. New York: Simon and Shuster.
- Steven, Pest (1991). Post-modern theory. Douglas Kellner. Macmillan.

